اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 اگر شما به این قضیه نگاه كنید می‌بینید همیشه ابوهریره‌ها بوده‌اند در زمانه، ابوهریره ها، ابودرداها، بادمجان دور قاب چین‌ها و مؤولین و موجهین همیشه بوده و ما می‌گوییم زمان پیغمبر و بعدش آمدند و روایت جعل كردند و نمی‌دانم آن آقایان را گذاشتند سركار و آن وقت برای مردم به اصطلاح هی تأیید و اینها بگیرند به هر حال همیشه بوده، همیشه این قضیه و این مسئله بوده الان هم هست. بعد از زمان مرحوم آقا از همین ابوهریره‌ها چقدر پیدا شدند؟ طرف می‌آید قسم می‌خورد به امام رضا به همین گنبد قسم، من پیش آقا بودم ایشان فرمودند فلان، چطور بنده چهل سال پیش آقا بودم نشنیدم! من كه پسر او هستم نشنیدم، به امام رضا قسم می‌خورد می‌گفت به همین گنبد قسم پیش آقا بودم و ایشان این طور فرمودند و افراد دیگر. یك شخصی آمده بود پیش ما من این را هم گفتم كه یعنی اینها چیزهایی است كه خیلی آدم باید حواسش را جمع كند خیلی باید جمع باشد.

 خدا رحمت كند مرحوم علامه طباطبایی را تأكید داشتند بر این كه باید انسان نسبت به خبری كه به او می‌رسد دقت كند و تحقیق كند و هر خبری را نمی‌شود قبول كرد، مرحوم سید مرتضی كه اصلا خبر واحد را قبول نداشت می‌گفت خبر واحد اصلا سندیت ندارد البته خب نظرش عام نبود این به خاطر همین بود دیگر، هر كسی می‌آمد و درمی‌آورد و خیلی راحت، طرف می‌آید به من می‌گوید كه آقا مطلبی كه به نظر شما می‌رسد درست است بگو و به آقا نسبت بده به همین راحتی به همین آسانی به آقا نسبت بده!! بگو آقا فرمودند، پدرت گفته است، خب اینها آمدند آن وقت دین درست كردند برای مردم دیگر! اینها آمدند برای مردم اعتقاد درست كردند، آن وقت شما ببیند چه كسانی دنبال اینها رفتند؟ افرادی مثل ما رفتند؟ خب ما نرفتیم چه كسانی رفتند؟ همین‌هایی كه می‌بینید هستند و اینها همان كسانی هستند كه مرحوم آقا می‌گفتند سیاهی لشگر است این سیاهی لشگرها می‌روند دنبال این گونه مسائل. روایاتی كه ابوهریره و نمی‌دانم سمره و اینها درآوردند برای خلافت آنها این روایتها را عمار هم می‌شنید سلمان هم می‌شنید اینها هم می‌شنیدند خب چرا ترتیب اثر نمی‌دادند؟ آن سیاهی لشگرها ترتیب اثر می‌دادند آنهایی كه یك چیزی در آنها هست نقاط ضعفی هست از همان نقاط ضعف آنها وارد می‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحیم

## كیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن بر حقیقت عالم مثال

 راجع به مثل افلاطونی صحبتی كه شد اگر نظر رفقا باشد عرض كردیم كه مسئله‌ای در این جا برتر از آن چه را كه خب افراد به اصطلاح اهل بصیرت نقل كرده‌اند كه تمام آن چه كه در این عالم، صورت خارجی و صورت شهودی دارد یك جنبه حكایی دارد در عالم مثال و آن عالم مثال صورت حقیقی آنها است كه انسان بر آن صورت حقیقی نمی‌تواند اطلاع پیدا كند مگر این كه آن ابزار اطلاع را در اختیار داشته باشد و تأهل برای وصول به آن صورت حقیقی را واجد باشد این مطلبی است كه خب بیان می‌كنند، ادله و شواهد هم بر این مسئله هست و درست هم هست مسئله همین طور است و به همین كیفیت است.

 آن چه را كه خدمت رفقا عرض شد یك مسئله ای است كه از این قضیه دقیقتر است و عرض ما این بود كه بله صورت مثالی جنبه واقعی صورت اعیانی اشیاء است ولكن به چه صورت؟ آیا بین این دو انفصال است كه خب انفصال معنا ندارد، معنا ندارد بین جنبه علی و جنبه معلولی انفصال وجود داشته باشد نفس الانفصال موجب عدم است یا عدم در معلول یا عدم در علّت و یا هر دو، چون اگر آن حیثیت علّی را ما در نظر بگیریم آن حیثیت علّی قائم به طرفین است نمی‌شود علت را در نظر بگیریم بدون معلول، البته تقدم طبیعی وجود دارد كه همان تقدم علّی باشد اما نه این كه آن حیثیت علّی باعث بشود شما معلول را به طور كلی مدّ نظر قرار ندهید اگر می‌گویید كه پروردگار خالق است مخلوقی باید باشد تا آن حیثیت برای ربوبیت به این اتصاف ثابت بشود اگر می‌بینید خدا رازق است باید مرزوقی وجود داشته باشد بدون وجود مرزوق خارجی اتصاف آن ربوبیت به صفت رازقیت ممتنع است.

 همین طور در مسئله علیت و معلولیت آن حیثیت علّی اقتضا می‌كند معلولیت را، امكان ندارد شما علت را متصف به علیت بكنید در حالی كه برای او معلولیتی در نظر نگیرید و محال است معلولیتی برای او شما در نظر بگیرید بدون این كه علیت در این جا ملاحظه شود نفس وجود علت بدون اتصاف به صفت علیت ممكن است باشد ولی در آن موقع علیت هنوز محقق نشده است موضوع در آن جا پیدا نشده است. این مسئله ما را به این نكته می‌رساند كه در هر جا كه آن حقیقت عینی و حقیقت شهودی موجود است در همان نقطه و در همان جا باید حیثیت علّی كه جنبه مثالی هم هست وجود عینی و وجود خارجی داشته باشد وجود خارجی و وجود عینی به معنای اتحاد و معیت است نه این كه وجود در عالم مثال ما یك عالمی را فرض كنیم جدای از این عالم و آن عالم را اسمش را می‌گذاریم عالم مثال منتهی خب چشم باطن بین نداریم باید برای دیدن آن به دنبال وسیله و ابزار باشیم نخیر، در همان جنبه معلولی خارجی در همان جا آن حیثیت علّی وجود و حضور دارد و وجود خارجی دارد؛ یعنی وقتی كه شما شخصی را می‌بینید كه در این حیاط دارد حركت می‌كند این حركت او در این حیاط هم شخص او و هم حركت او و هم اطوارش و هم اعراضش همه آنها به صورت مثالی وجود خارجی دارند منتهی از آن جایی كه خود ما گاهی از اوقات آن وجودات به اصطلاح غیبی را و وجودات صوری را ما مشاهده نمی‌كنیم ما نمی‌فهمیم ما فقط به اصطلاح یك ظاهری می‌فهمیم، اینهایی كه نافی روح و نفس هستند از این انسان و بدن انسان این فرض كنید كه ماده‌گراها اینها چه برداشتی دارند اینهایی كه می‌گویند فرض كنید كه روح نیست این مكاتب مختلف، اگزانسیالیست‌ها و اینها چه می‌گویند؟ اینها می‌گویند هر چه هست همین ماده است همین حركت است همین جنبه فیزیكی خارجی است و ماورای این چیزی نیست خب همین كه الان دارد می‌بیند، ادراك دیگری ندارد بر این كه یك واقعیتی پشت این مسئله هست كه با این چشم تو آن واقعیت را نمی‌بینی بلكه این چشم در این جا وسیله برای انتقال و به عبارت دیگر وسیله وصول و اتحاد با آن حقیقت به اصطلاح مجرد است همین قضیه نسبت به فرض كنید كه ما می‌ماند نسبت به عالم مثال ما چشم دیدن عالم مثال را نداریم بلكه عالم مثال وجود خارجی دارد همین وجودی كه شما دارید می‌بینید همین مثال است! منتهی بروز و ظهورش به این كیفیت است!

 و شما اگر بخواهید این مسئله را یك عمق بیشتری به او بدهید با آن وجود به اصطلاح هر كسی آن وقت دیگر مسائل خیلی در این جا قضایا دقیق میشود و عمیق می‌شود و تمام این سیر طولی شخص در این عالم، همه آنها برای انسان دیگر در مرآئی و منظر او است در آن وضعیت و موقعیت او است. وقتی كه امام علیه‌السلام یك خبری را به او می‌دهند بر این كه فلان مسئله اتفاق افتاده فلان شخص متولد شده است فلان مولود به دنیا آمده است اخم می‌كند و ناراحت می‌شود نه این كه امام علیه‌السلام یك اطلاعی پیدا می‌كند از مسائل آینده، با همان مولود همه آنها را الان دارد می‌بیند یعنی گرچه الان این بچه بچه یك روزه است و این قدر است و فرض كنید كه سه یا چهار كیلو وزنش است و فلان ولی همه آنها را الان با این دارد می‌بیند بزرگ شدن او را دارد می‌بیند كارهایی كه دارد انجام میشود می‌بیند تمام كارهای او.

 امیرالمؤمنین وقتی كه در مسجد كوفه نشسته است و دارد صحبت می‌كند و شخصی می‌آید و خیلی اظهار محبت و ارادت می‌كند وقتی نشستند حضرت یك خنده‌ای می‌كند و می‌فرمایند كه بله می‌بینم كه از همین باب الفیل یكی از لشگرهایی كه حركت می‌كند به سمت فرض كنید كه كشتن فرزند من تو هستی و علم آن لشگر را تو در دست داری كی حضرت این حرف را می‌زند؟ دهها سال فرض كنید قبل ازاین مسئله ولی همین الان دارد می‌بیند می‌گوید می‌بینم این كه می‌گوید می‌بینیم چه را دارد می‌بیند یعنی با همین چشمم دارم می‌بینم نه این كه رجوع كردم به خودم و نفس خودم و یك مسئله آینده را الان پیش بینی می‌كنم یا این كه به من خبرش را دادند، همین الان دارم می‌بینم یك لشگری و گروهی از همین مسجد می‌آید بیرون و پرچم آن به دست تو خواهد بود آن وقت رو می‌كند و می‌گوید یا علی چطور می‌شود حضرت می‌فرماید همین است دیگر خب همین است دیگر كاریش نمی‌شود كرد او نمی‌بیند و حضرت دارد می‌بیند و عرض كردم مثل افرادی كه چشمشان ضعیف است تا این كه چشم قوی است آن كه چشم ضعیف است دلیل بر این نیست كه آن حقایق در جلوی آنها وجود خارجی ندارد وجود خارجی دارد این نمی‌بیند اگر چشم ده دهم باشد می‌بیند و اگر حالا بیشتر از ده دهم باشد خب اضافه هم می‌بیند، هست، این نمی‌تواند ببیند نور چشمش بیشتر باشد می‌بیند حقایق همه سرجایشان هستند و هر كدام از جای خودش تكان نمی‌خورد!

 مسئله اطلاع غیب امام این است نه این كه امام به نفس خود رجوع كند و ببرد خودش را در عالم مثال و از این عالم بیاید بیرون و بعد در آن جا مشاهداتی داشته باشد بیاید آن مشاهدات را برای انسان بیان كند برای انسان نقل كند همان جور كه الان نشسته دارد با شما صحبت می‌كند همان جور دارد فردای شما را می‌بیند؛ یعنی می‌بیند همین الان كه این فردا دارد چكار می‌كند چطور این كه همین این الان دارد صحبت می‌كند همین این دارد فرض كنید كه این مطالب را می‌گوید چطور این دیگر بردن آن عالم و آوردن و این نقل و انتقالات و این فرض كنید كه مهاجرت و اینها نمی‌خواهد دیگر، دارد نگاه می‌كند، دارد همین طور شخص را نگاه می‌كند و می‌بیند همین طور كه دارد نگاه می‌كند آن را هم با او دارد مشاهده می‌كند. این مسئله همان به اصطلاح اتحادی است كه بین شهادت و بین غیب است كه البته اگر این قضیه تقویت پیدا كند نه تنها از عالم مثال و صور مثالیه بلكه به مراتب بالاتر هم انسان عبور می‌كند و می‌رود و دیگر در این جا مسائلی مطرح است خیلی خلاصه در این جا قضایایی هست و بر حسب میزان تجرد و آن قدرت روحی اشتباهاتی كه افراد در مكاشفاتشان دارند مربوط به این مسئله است، آنهایی كه هی وعده آمدن امام زمان را می‌دادند و نمی‌شد و می‌گفتند كه بدا می‌شود یا این كه وقت تعیین می‌كردند و نمی‌شد اینها همه به خاطر این است كه این جای مسئله لنگ می‌زند، در همین مرتبه صوری قضیه لنگ می‌زند كه قدرت اتحاد با آن حقیقت مثالیه را اینها ندارند و بلكه یك صرف مشاهداتی هست كه آن مشاهدات به واسطه ضعف در مسائل و در عالم تزاحم بین عرض می‌شود كه علل و معالیل در آن جا اینها امكان تقریر و تبدیل آنها وجود دارد و از آنها این اطلاع ندارد فقط اینها به صورت مثالیه رسیدند و چون اطلاعی بر آن حقایق بالاتر ندارند لذا صور مثالیه هم بر آنها اشتباه جلوه می‌كند.

 تلمیذ: ... یك صورتی را دیده اگر علت آن یك چیز دیگری باشد چرا معلول به این صورت جلوه پیدا می‌كند؟

 استاد: آخر این كه در این جا دیده است این نسبت به خصوصیتی است كه ممكن است در نفس خود او باشد! فرض كنید كه كسی كه ناراحتی چشمی دارد یك ضعف دارد هستند بعضی ها كه رنگها برای آنها یكی از ناراحتی‌های چشمی این است كه فرض كنید كه عدم تشخیص الوان و اینها است بعضی از ناراحتی‌های چشمی این است كه رنگها قابل تجزیه نیستند و فقط افراد را سیاه و سفید اینها می‌بینند این برگشتش فقط به خود ضعف وجودی خود آن شخص است! چون آن ضعف وجودی است و نمی‌تواند به اصطلاح عبور كند آن صوری را كه در عالم به اصطلاح تزاحم و كیفیت تحول و تبدل، آن صور از گردونه خارج شدند تاریخ مصرف آنها گذشته آمدند بیرون، صور دیگری به واسطه آن اتصال با ملكوت جایگزین شده است آن صور را مشاهده می‌كند آن بعضی را نمی‌تواند ببیند وقتی آنها را مشاهده كند خیال می‌كند این واقعیت دارد می‌گوید كه آقا فرض كنید كه در سال فلان امام علیه‌السلام ظهور می‌كنند در حالتی كه سال فلان می‌آید و پانزده سال و شانزده سال و هفده سال و بیست سال هم می‌گذرد و هیچ خبری هم نیست نه این كه امام علیه‌السلام فرض كنید كه در آن موقع می‌بایستی ظهور كند، نخیر، در آن جا یك مسائل و جریاناتی اتفاق می‌افتد یعنی در آن سال، كه احتمال ظهور حضرت را می‌نمایاند! نه این كه هست یك وقتی می‌نمایاند یك وقتی كه هست یعنی یك شواهد و قراینی در این عالم اتفاق می افتد كه آن شواهد و قرائن به مرتبه تنجز و فعلیت نمی‌رسد تا این كه آن صورت خارجی همان به جنبه ثبات پیدا كند از آن شواهد و قرائن این شخص احتمال می‌دهد حضرت ظهور كنند التفات كردید می‌بیند یك مسائلی آمد تغییر پیدا كرد یك حال و هوایی فرض كنید كه آمد عوض شد.

 در مسائلی كه اتفاق افتاده بود در همین قضایایی كه بود بعضی به ضرس قاطع اینها می‌گفتند كه فرض كنید كه مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد مسائل اتفاق می‌افتد من می‌گفتم نه این هیچ قضایا دلیل بر این مسئله نیست بله آن چه كه مسلم بوده است این است كه همان طوری كه بنده عرض كردم قطار ریلش عوض شد این مسلم بوده است و شد دیگر شد دیگر تمام شد و ریلش عوض شد حالا این كی ایستگاه‌ها را یكی پس از دیگری طی می‌كند آیا این ایستگاه ها فاصله طولانی دارند یا فاصله نزدیك دارند نمی‌دانم آن اوضاع فرض كنید جهانی و اینها به چه كیفیت است روند حركت مردم و معرفت مردم نسبت به این قضیه تا چه حدودی است در كل عالم نسبت به ظهور حضرت آنها دیگر دست ما نیست آنها را دیگر نمی‌توانیم آن چه را كه مشخص خارجی است انسان می‌تواند این مقدار را درك كند دیگر این حال و هوا حال و هوای ثابت نیست تمام شد این را می‌تواند بفهمد مطلب را و جور دیگری قضیه به اصطلاح شد اما این كه حالا بیاییم فرض كنید كه بنا را بر این بگذاریم كه در فلان تاریخ فلان مطلب اتفاق خواهد افتاد نه، یك همچنین این افرادی كه می‌آیند و ظهور حضرت را تعیین می‌كنند به این اشتباه می‌افتند یعنی تا فرض كنید كه در آن عالم خودشان و در عالم مثال خودشان و مكاشفات خودشان می‌بینند تغییری پیدا شد می‌گویند این همان است، نه این همان نیست یك وضعیتی پیش آمد یك سی درصدی آن یك تكانی خورد یك همچنین جلو رفت ولی خب نه این ممكن است ادامه پیدا كند بعد پنج درصد به آن اضافه بشود بعد یكدفعه پانزده درصد اضافه شود بعد بایستد اینها دیگر ما نمی‌توانیم و خیلی از این قضایا خب اتفاق افتاده دیگر خیلی از این مسائل اتفاق افتاده

 در همان زمان سابق كه ما بودیم به اصطلاح زمان شاه واقعا كسی در تصورش می‌گنجید كه یك روزی شاه برود یك روزی آن رژیم شاهنشاهی سقوط كند اصلا با ور نمی‌كرد كسی اصلا باور نمی‌كرد سلطه و هیمنه دستگاه سلطنت و حكومت به نحوی بود كه به طور كلی قدرت باور را از انسان گرفته بود یعنی انسان نمی‌توانست یك همچینن باوری را در خود بیاورد ولو به نحو احتمال ولذا افرادی هم كه از اشخاص مسائلی را نقل می‌كردند این قضیه را خود مرحوم اقای مطهری به پدر ما گفت، بنده هم در آن جا حضور داشتم خود ایشان وقتی كه مراجعت كرده بود از آن سفری كه برگشته بود خودش گفت، مرحوم پدر ما به ایشان این مطلب را فرمودند شما میزان باور ـ من این را به این كیفیت نگفتم تا به حال ـ میزان باور ایشان را نسبت به این جریانات چقدر ارزیابی كردید ایشان گفتند كه خود من این قضیه را گفتم كه شما چقدر باور دارید بر این كه این مسئله كه شروع شده است این ... ایشان گفتند ما این مسئله را شروع كردیم گرچه بعد از سیصد سال این به نتیجه برسد خواهد رسید ولو بعد از سیصد سال عین عبارت آقای مطهری بود به پدر بنده و الا می‌گفتند خب فردا دیگر همین فردا را دارم می‌بینم درست شد چطور شد این سیصد سال یكدفعه شد ده روز، پانزده روز، همین شد دیگر یكدفعه چه شد؟ قضیه چطور شد یكدفعه سیصد سال یكدفعه شد ده یا پانزده روز؟! یكدفعه همه چیز به هم ریخت همه دستگاه و پیش بینی‌ها و قضایا و بگیر و ببند و تانكها و فلان و این حرفها كی باور می‌كرد این حرفها نبود همه می‌گفتند یك جوری مسائل با هم توافق می‌شد با هم نمی‌دانم یك مسائلی رد و بدل می‌شود حالا یك مقداری امتیاز به این یك مقداری امتیاز به آن دیگر به این كیفیت نباشد.

 عموی ما در آن موقع ـ ما آن موقع مشهد مشرف بودیم ـ وقتی انقلاب شد آمده بود در خیابان و هاج و واج، می‌گفت جدی یعنی ما باور كنیم ما وقتی كه آن قضیه اتفاق افتاد در همان مشهد آن جا مشرف بودیم كه اتفاقا شبها كه می‌رفتیم زیارت امام رضا امام رضا خیلی سرش خلوت بود همه مردم در خیابانها و دیگر پای این مسائل و اینها بودند هفت نفر در كنار ضریح بودند، هشت نفر، ده نفر، حالا كه فرض كنید كه هر وقت مشرف می‌شویم دستمان به ضریح نمی‌رسید آن موقع تمام دستمان را هم پهن می‌كردیم باز هم كم هم می‌آمد گفتم امام رضا خیلی غریب شدی سرت خیلی خلوت شده ولی بهتر است بگذار همه اینها بروند در خانه‌ها خودمان این جا باشیم هر چه دیگه عقده داریم كه دستمان به ضریح نمی‌رسد حالا دیگر زیادی هم می‌آید هر چه دستمان را پهن می‌كنیم زیاد هم می‌آید! واقعا عجیب است واقعا عجیب است چقدر مردم واقعا عجیب است! یاد زمان پیغمبر و بله شستن جنازه پیغمبر به به، آدم خیلی مطالب می‌تواند به دست بیاورد حالا یك خرده آن را می‌تواند بگوید بقیه را نمی‌تواند ولی بالاخره مطالبی به دستش می‌آید كه میزان معرفت، این همه هی می‌گفتند معرفت به دست بیاورید معرفت به دست بیاورید فهم به دست بیاورید برای این است برای این موقع است كه آن اصل و اساس كنار می‌رود و صور جای آنها را می‌آید می‌گیرد، صورتها، پرده‌ها می‌آید جای آن را می‌گیرد اصلا امام رضایی دیگر در كار نیست، امام رضا كیست؟ گنبدش را كه دارد صحن و سرایش كه هست به جایش.

 بله، یك شب می‌رفتم حرم همین پارسال بود كی بود كه این یك فیلم نشان می‌دادند در تلویزیون همان شبها، فیلم كی بود؟ حضرت یوسف، فیلم حضرت یوسف را نشان می‌دادند در تلویزیون نمی‌دانم هر شب بود یا هر هفته بود؟ هر هفته بوده، نمی‌دانم چه شبی بود خلاصه در مشهد ما كه تلویزیون نداریم تا از اینها بهره‌مند شویم! از این فیوضات!، یك روز یكی آمد در خانه ما گفت نمی‌دانم من از كجا آمدم نظر شما راجع به برنامه تلویزیون گفتم ما اصلا تلویزیون نداریم گفتم چیزی كه من ندارم چه بگویم گفت حالا یك چیزی بگوی گفتم برو آقا دیگر برو پی كارت می‌گویم تلویزیون ندارم هی می‌گوید آقا بگو، بعد من یك شب مشرف می‌شدم حرم دیدم كه چند نفر دارند با هم می‌آیند اصفهانی هم بودند اصفهانی داشتند با هم حرف می‌زدند آن می‌گفت بیا برویم حرم و می‌گفت بیا برویم و دعوا می‌كردند كه خب بابا برویم حرم فیلم از دستمان می‌رود، فیلم از دستمان می‌رود و این حرفها گفت كه نه اول فیلم را تماشا كنیم بعد سر فرصت برویم حرم گفت می‌رویم زود برمی‌گردیم دیگر هم زود زیارت می‌كنیم و برمی‌گردیم خلاصه دویدند دویدند كه زود بروند یك حرمی و زیارت بكنند الفرار به سمت فیلم. خب این زیارت مردم است این هم زیارت مردم است؛ یعنی یك امام رضا را با یك فیلم می‌فروشند.

 اینها چیزهایی است كه ماها و شماها همه باید روی این مسائل برنامه ریزی كنیم یعنی وضعیت خودمان را ارتباط خودمان را میزان توقع خودمان را از مردم، از افراد، از اشخاص، حالا اینهایی كه این جوری بودند نه این كه بچه بودند بابا سنشان پنجاه سال بود چهل، پنجاه سال بودند یكی از آنها جوان بود ولی دو یا سه تای آنها مسن بودند یعنی معلوم بود اهل زیارت و فلان و این چیزها هم هستند نه این كه ...

 همین است همین است یعنی این، این همانی كه تقی به توقی بخورد زیارت را ول می‌كند بلند می‌شود برود دنبال این كه ببیند چه خبر است این همانی است كه فرض كنید یك حال و هوایی پیدا شود آن اصل را فراموش می‌كند التفات می‌كنید مسئله را فراموش می‌كند چند روز پیش مشرف شدم حرم و گذرم افتاد به صحن، اسمش صحن چیست؟ مسجدالاقصی، قدس، اسمش را گذاشته اند قدس!! یادم است یك وقت با مرحوم آقا كه داشتیم مشرف می‌شدیم گذرمان به این جا افتاد فرمودند: این اسم گذاری اهانت به حضرت است اهانت به حضرت است كه در كنار این گنبد و بارگاه انسان قدس را بیاورد و در این جا ارائه بدهد معنایش این است دیگر یعنی اهمیت دادن به این شما خیلی جاها را می‌توانی قدس بگذاری چرا در كنار صحن و سرای علی بن موسی الرضا باید این اسامی بیاید قدس و نمی‌دانم فلسطین بیاید؟ مگر اسامی ائمه قحط است خب چرا این را فرض كنید صحن‌الجواد نمی‌گذارید؟ صحن الكاظم نمی‌گذارید؟ چرا این را صحن موسی بن جعفر نمی‌گذارید؟ چرا صحن امام سجاد نمی‌گذارید؟ چرا صحن امام هادی نمی‌گذارید؟ چرا نباید اینها باشد؟ چرا باید ذهن یك زائر وقتی كه ... می‌بینید می‌خواهم چه بگویم؟ دقت كنید به آن نكته ایشان این را می‌خواستند بگویند زائری كه می‌آید می‌خواهد برود به سمت امام رضا یك دفعه می‌پیچندش به سمت قدس، عین موشك، خب این به این سمت دارد می‌آید، این دارد به این سمت می‌آید، نه آقا همه یكی است!! دیگر چه فرق است؟! این همان است! اگر همان است پس چرا آن را برداشتی گذاشتی این جا؟! چرا این را نمی‌برند آن جا بگذارند؟ چرا امام رضا را نمی‌برند آن جا بگذارند؟! چرا فرار می‌كنند از امام رضا؟ ولی آن جا را برمی‌دارند می‌آورند این جا، این چه قضیه‌ای است؟ آن كه دارد می‌آید به سمت امام رضا فقط باید به سمت امام رضا بیاید، من حتی رفقایی كه می‌آیند می‌گویند كه ما رفتیم زیارت امام رضا سر قبر مرحوم والد هم رفتیم می‌گویم برای چه ایشان را كنار امام رضا می‌گذارید؟ برای چه می‌گذارید؟ امام رضا و نداریم، ما واو نداریم، این واو حرف عاطف در این جا غلط است، انسان هر جایی كه حرف عطف نمی‌تواند بیاورد ما زیارت امام رضا رفتیم و همین طور هم سر مزار مرحوم آقا رفتیم گفتم واو نیاورید، بگویید زیارت امام رضا رفتیم تمام شد، سر مزار مرحوم آقا رفتی خب رفتی، بنده این دفعه سر مزار ایشان نرفتم، حال نداشتم، شلوغ بود، زنها بودند گذرم از جای دیگر بود، نتوانستم بروم، حالا بزنم در سرم كه چی این زیارتم نیمه كاره مانده! مگر من می‌توانم برخلاف آن چه كه همین بزرگان به ما تعلیم دادند عمل كنم؟ نمی‌توانم، همه این قضایای آنها جور دیگری بوده است شنیدید، دیدید، در كتاب خواندید، از زبان خودشان شنیدید كسی كه آن جور در ارتباط با امام رضا صحبت می‌كند آن وقت انسان باید حالا بیاید بگوید ما زیارت امام رضا رفتیم و، اینها غلط است كسی كه به زیارت امام رضا می‌رود دیگر قدس و مدس و اینها نباید در ذهنش بیاید امروز قدس است فردا نمی‌دانم كجاست و پس فردا فلسطین است نمی‌دانم دو روز دیگر ونزوئلا است چهار روز دیگر پكن است نمی‌دانم از این چیزهایی كه خلاصه همین جور داریم می‌شنویم، چه می‌كنیم، فلان می‌كنیم اینها را بردارد بیاورد جزو این قضایا و اینها قرار بدهد.

 آخر اینها تشخیص‌هایی است كه این تشخیصها را اولیاء خدا فقط می‌توانند بدهند آنها می‌توانند درك كنند كه این ولایت در چه جایگاهی قرار دارد و سایر مسائل در جایگاه خودشان قرار دارند ما تخطئه نمی‌كنیم بیت المَقدس را، قدس را تخطئه نمی‌كنیم، پدر ما هم حتی آن جا رفته، آن جا را رفته زیارت كرده است، قبل از این كه اسرائیل و یهود بیایند آن جا را بگیرند در آن سفری كه رفته بودند چند روزی یك هفته یا چهار یا پنج روزی هم بیت المقدس بودند زیارت كردند ولی هر چیزی جای خودش را دارد خیلی هم تعریف می‌كردند می‌گفتند چه شهر نورانی است اتفاقا، خب انبیاء بودند آن جا همه پیغمبران بودند، اولیاء بودند، بزرگان بودند، باید هم این طور باشد، آثار وجودی ایشان همین است، ولی تمام اینها در مقابل امام رضا صفر است! نه یك، صفر است، صفر است، صفر است، صفر، آن وقت این صحیح است كه انسان ...

 من داشتم می‌رفتم حرم اصلا به زبانم نمی‌آمد بگویم كه آقا این صحن قدس از كجاست؟ چون راه را بسته بودند گفتم این صحنی كه بغل است، به زبانم نمی‌آمد، نمی‌توانستم بگویم، گفتم این صحنی كه بغل است. بزرگان این مسائل را این طور دقیق رعایت می‌كردند و به این نحوه به ما یاد می‌دادند كه چه جور باید باشیم، زندگی ما باید چه جور باشد، فهم و معرفت ما باید چه جور باشد، و نسبت به اشخاص، نسبت به اشخاص باید به چه كیفیت باشیم، این پایه‌ای كه برای انسان در نفس به وجود می‌آید آن وقت آن پایه می‌تواند مطالب را دیگر خوب ارزیابی كند، آن چه را كه دور و برش می‌گذرد آنها را می‌تواند به اصطلاح خوب ارزیابی كند والا مردم همین هستند.

 نكته‌ای كه اضافه بر این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه به چشم می‌خورد كه بر آن اساس این مطلب شكل گرفته آن عبارت است از یك حقیقتی است كه این حقایق نوعیه خارجیه به واسطه اتصالشان كه اینها در قالب اشیاء جزئیه هستند در قالب وجودات جزئیه هستند در قالب هویات جزئیه هستند اینها به واسطه ارتباطشان با آن كیفیت شكل گیری كه از اراده پروردگار به یك شكل منسجم، آن در خارج ظهور پیدا می‌كند آن شكل منسجم عبارت از نفس ناطقه است آن شكل منسجم عبارت است از نفس صاهله است آن شكل منسجم عبارت است از نفس نائقه هر كدام از این اشكال منسجم، صورت حماریت، صورت بقریت، صورت ابلیت، صورت نملیت، صورت اسدیت، این صورتهای مختلف كه این اشكال جزئیه از او هستند اینها تمام مرتبط می‌شوند به یك صورت كلی كه آن نفس ناطقه كلی كه به صورت انسان است آن نفس غیر ناطقه حیوان دیگر است و همین طور كه بر آن وزان این شیء خارجی صورت پیدا می‌كند به اعراض مختلفه خودش به طوری كه می‌گویند یك اثر انگشت در خارج یكی نخواهد شد یك نمی‌دانم فرض كنید كه آن كیفیت این صورت به اصطلاح چشم در خارج یكی نخواهد شد دو تا عین هم به دنیا بیایند اینها یكی نخواهد شد این صورتهایی كه در این جا به شكل مختلف می‌آید همه اینها یك اختلاف عرضی دارند و یك اشتراك ذاتی دارند آن اشتراك ذاتی آنها، همان است كه آنها را به این صورت درمی‌آورد آن اختلاف عرضی همان است ـ این را كه من دارم عرض می‌كنم در لابه لای كلمات اینها نیست این را خود بنده از مطالبی كه بزرگان در كتب عرفان نظری خودشان مطرح كرده اند از آن جا نقل می‌كنم ـ آن اشتراك اشتراكی است كه آن كیفیت ذات آنها را آن قوام می‌بخشد و آن اختلاف هم همان خصوصیات خارجی و اعراض خارجی را. لذا شما می‌بینید بسیاری از بزرگان اختلاف هویت اشیاء را اختلاف ذاتی نمی‌داند به خاطر این مسئله است كه اینها می‌گویند كه این اختلاف اختلاف فقط در عرض است اما در واقع یك هویت خارجی بیش نیست كه البته ما تا حدودی با این مسئله موافقت داریم اما نكته اصلی این است كه آن حقیقتی كه آن حقیقت نفس ناطقه‌ای كه از آن نفس ناطقه این نفوس ناطقه جزئی به وجود می‌آید آن یك جنبه سِعی و كلّی دارد كه آن جنبه سِعی و كلی اقتضای اشتمال صور مختلفة الاعراض را در آن وجود صورت كلی اشتمال را حائز است، به آن صورت كلی می‌گویند مثال افلاطونی.

 یعنی آن صورت كلی كه آن صورت كلی كه حالا ما به عبارت دیگر اصطلاح را عوض كنیم برگردانیم به مقام واحدیت كه مقام واحدیت جامعیت در استجماع اراده‌های مختلف نسبت به ظهورهای مختلف هست در این مقام واحدیت همه چیز جمع است یكی از آنها نفس ناطقه است كدام نفس ناطقه؟! همین نفس ناطقه كلی كه مبدأ می‌شود برای نفوس ناطقه همه اشیاء، در همین مقام واحدیت فرض كنید كه نفس غیر ناطقه كلبیه وجود دارد در همین واحدیت فرض كنید نفس ناطقه ... وجود دارد و امثال ذلك كه اینها هر كدام برای خودشان یك جنبه سِعی و جنبه اطلاقی دارند كه از آن جنبه سِعی و اطلاقی است كه آن هویت های خارجیه نشأت می‌گیرد و می‌آید آن صورت با حقیقت مجرده تناسب و تسانخ دارد تسانخ آن صور خارجی به خاطر همان صورت كلی است كه این در این جا این است البته در این جا ما می‌توانیم این مسئله را دیگر در قسمت تبیین و تفسیر مسئله ولایت ما می‌توانیم به آن جنبه ما ببریم كه این قضیه ولایت و صورت كلیه در نفس ناطقه به اضافه صور كلیه دیگر همه آنها باز در یك نقطه اشتراك دارند كه این مسئله می‌رود بالاتر از مثل افلاطونیه از آن جا یك قدم بالاتر می‌گذارد و آن عبارت است از همان حقیقت نقطه مركز واحدیتی كه از آن نقطه تمام بروزات و ظهورات تحقق پیدا می‌كند به شكل مثل و از مثل به صور خارجیه و به هویت خارجی، آن نقطه اسمش ولایت است یا نفس النبی است یا این كه آن اول ما خلق الله است صادر اول است و امثال ذلك كه در آنجا این به این كیفیت ترسیم پیدا می‌كند پس هم به شكل فلسفی مسئله به آن كیفیت به آن جا می‌تواند برسد از نقطه نظر حقیقت وجود و تجرد وجود و اختلاف اعراض در وجودات خارجی و هم از نقطه نظر شهودی و هم از نقطه نظر مبانی منقوله از دلایل نقل به این مسئله ما می‌توانیم دسترسی پیدا كنیم و همه را در یك نقطه می‌توانیم توجیه كنیم

 تلمیذ: مسئله مثل افلاطونی كه شما بیان كردید مسئله نزول اسماء است از مرتبه واحدیت؟

 استاد: بله

 تلمیذ: این كه فرمودید

 استاد: بعد از مرتبه واحدیت در خود مرتبه واحدیت نیست

 تلمیذ: خود مرتبه واحدیت ...

 استاد: ببینید در مرتبه واحدیت خب در آن جا استجماع همه صور است به آن اعیان كلیه خودشان

 تلمیذ: همان كلی كه نزول می‌كند آن جا ظهور مثل افلاطونی است

 استاد: بله بله

 تلمیذ: در این مرتبه

 استاد: در این مرتبه بله

 تلمیذ: كه بالاتر از این دیگر افلاطون ندیده

 استاد: نخیر ندیده نه نه، بالاتر از واحدیت هم كه ما نداریم یعنی همان حقیقت واحدیت عبارت است از همان به اصطلاح نفس رسول الله كه آن نفس رسول الله كه آن مرتبه به اصطلاح انسانی است در آن مرتبه عالیه انسانی، شما همه موجودات را می‌توانید مشاهده كنید این كه نفس ناطقه انسان قابلیت استجماع اسماء و صفات است برای همین مسئله است این نیست كه فقط حاكی از خودش باشد حاكی از حمار هم است حاكی از بقر هم هست حاكی از ابل هم هست حاكی از فرض كنید كه جن هم هست حاكی از انس هم هست حاكی از جماد هم هست حاكی از نبات هم هست این نفس ناطقه كه می‌تواند حكایت كند چه چیزی در او هست كه به واسطه او این جنبه حكایی قرار دارد؟! آن عبارت است از همان حقیقت واحدیتی كه در نفس رسول الله هست و به واسطه او در هویتهای انسانی قرار داده شده است بقیه نیست

 تلمیذ:؟!

 استاد: بله بله همین است قطعا دیگر آن كسی كه عبور می‌كند و به آن مقام هو می‌رسد كه عرض كردم مقام احدیت است آن به همان حقیقت توحید و فنای ذاتی می‌تواند اتصال پیدا كند ولی وقتی كه در مقام اسماء است آن چطور می‌تواند به آن نقطه واحد برسد؟! این كه خودش در اسم گیر است آن اسم جامع را كه هنوز پیدا نكرده است آن اسم جامع پیغمبر است ولایت پیغمبر است و آن كسی كه خب می‌تواند به این قضیه برسد

 تلمیذ:؟

 استاد: بله دیگر

 تلمیذ:؟

 استاد: نه همان است در واحدیت است

 تلمیذ:؟

 استاد: ببینید ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم هر چه هست واحدیت است منتهی خود واحدیت مراتب دارد شما همین كه می‌گویید خدا از مقام هوهویت خارج شد تمام شد دیگر همین حالا كه این تمام شد آیا به یك مرتبه ظهوراست نه، هزاران ظهور همین مراتب دارد و همه اینها را به آن واحدیت می‌گویند ما بعد از واحدیت چیزی دیگر نداریم یعنی وقتی كه ظهور شد، دیگر شد، چیزی دیگر بعد از ظهور به عنوان غیب نیست كه به عنوان آن غیب ما اسم واحدیت را از او برداریم و اسم دیگر بر او بگذاریم ولی خود واحدیت یعنی رأس الواحدیت لذا محی‌الدین در این جا دارد نقطة الوحده بین حقیقة الاحدیة و الواحدیه آن حلقه اشتراكی كه ربط می‌دهد واحدیت را به احدیت یعنی او سر آن قمّه آن سر نقطه آن نقطه وحدتش كه بزنی آن می‌رود در هوهویت آن سرش نفس پیغمبر است؛ یعنی همان مرتبه نزول هوهویت می‌شود نفس پیغمبر كه در رأس است حالا كه این تحقق پیدا كرد آن وقت بعدش دیگر هست مثل افلاطونی بعدش شروع می‌شود نمی‌دانم فرض كنید كه صور جزئیه می‌آید در عوالم مختلف دیگر شكل پیدا می‌كند

 تلمیذ:

 استاد: بله

 تلمیذ:

 استاد: حالا عرض می‌كنم حالا می‌رسیم حالا بنده اول آمدم این یك صورتی بدهم به مسئله افلاطون یك صورت تقریبی گرچه اینها در اسفار نیست اینها در به اصطلاح این جا نیست و خب ما یك مقداری در این جا چاشنی شهود را به این مسئله یك قدری اضافه كردیم به اصطلاح و لذا با همان تقریری كه عرض كردم كه در جنبه علیت و معلولیت بین مثال و اینها كه اصل مسئله و قضیه روشن شود و بعد آن وقت اشكالی كه خود افلاطون دارد كه البته خب افلاطون نسبت به این مطالب خب شاید هنوز یا نخواستند ایشان بیان كند یا این كه بالاخره مطالبی شاید قابل عرض باشد

 تلمیذ: علت این كه بعضی ازاعداد در ریاضیات صورت منحصر به فرد دارند ...

 استاد: ن آن جا بگذارند چرا امام رضا را نمی بله دیگر این هم یك چیز جامع بین خودش و بقیه است كه در این جا آن فقط می‌تواند حلقه رابط باشد مثلا عددp بخصوص

 تلمیذ:

 استاد: شبیه سازی است

 تلمیذ:

 استاد: بله

 تلمیذ:

 استاد: روی این قضیه فتوحات خیلی در جاهای مختلفی خیلی در قضایا این را نقل می‌كنند در فتوحات خصوصاً، در تمهید اشاره دارد ولی چیز ندارد این جاها خیلی بر مسئله محی الدین خیلی اصرار دارد پافشاری دارد در این

 تلمیذ: شبیه همین مسئله كه در ... منتهی این زبان به اصطلاح ...